

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۸۳ - دوشنبه ۹۵/۲/۲۰

نقد و بررسی کلام محقق نائینی رحمته الله علیه در معیار تشخیص موضوعات مرکب

محقق نائینی رحمته الله علیه از معیاری که ارائه دادند هم در بحث استصحاب عدم ازلی استفاده نموده‌اند و هم در این بحث خواسته‌اند استفاده کنند.

ایشان در بحث استصحاب عدم ازلی نتیجه گرفته‌اند از آنجا که همیشه ترکیب عدم عرض و محلش به نحو تقیید است، پس حالت سابقه ندارند. عدم عرض، عدم وصف نعتی است و عدم وصف نعتی حالت سابقه ندارد. مثلاً وقتی گفته می‌شود «المرأة غیر القرشیة تحیض الی خمسین سنة» اگر بخواهید استصحاب عدم قرشیت هذه المرأة علی نحو عدم نعتی جاری کنید، حالت سابقه ندارد؛ زیرا ما نمی‌توانستیم زمانی یا حتی مرتبه‌ای داشته باشیم که مرأه باشد و وصف عدم قرشیت هم داشته باشد؛ زیرا حقیقتاً معدوله است و معدوله بدون موضوع صادق نیست. لهذا حالت سابقه‌ی عدم قرشیت به نحو نعتی وجود ندارد. و عدم قرشیت به نحو محمولی گرچه از سابق نبوده است - یعنی القرشیة لم تکن و الآن نیز وجود ندارد - ولی این استصحاب عدم محمولی فایده‌ای ندارد؛ زیرا اثبات عدم نعتی نمی‌کند مگر به نحو مثبتیت. پس اساساً استصحاب عدم ازلی فایده ندارد.

تمام نکته‌ی مخالفت محقق نائینی رحمته الله علیه با استصحاب عدم ازلی همین مطلب است که در بحث عام و خاص که معمولاً استصحاب عدم ازلی مطرح می‌شود به آن پاسخ داده شد و بیان شد وقتی عدم وصفی به نحو منحصص منفصل یا به نحو «إلا» اخذ می‌شود، عدم وصف علی الوجه النعتی مأخوذ در موضوع نمی‌شود. وقتی مولا می‌فرماید «اکرم کل عالم» بعد بگوید «لا تکرّم الفساق منهم» از لحاظ استظهاری این چنین است که موضوع وجوب اکرام، عالمی است که به نحو سالبه‌ی محصله فاسق نباشد نه سالبه‌ی معدوله.

یا وقتی روایت می‌فرماید «المرأة تحيض الى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش» ولو استثناء و تحویص متصل است، ولی حاصلش این است که «المرأة غیر القرشیة تحيض الى خمسين سنة» یعنی مرأه باشد و قرشیت نباشد، نه وصف عدم القرشیة به نحو معدوله باشد. لهذا به راحتی اشکال محقق نائینی رحمته الله مرتفع می‌شود؛ زیرا فرض این است که مرأه بالوجدان وجود دارد و عدم محمولی را می‌شود استصحاب کرد، لذا می‌گوییم وقتی این مرأه نبود قرشیت او یعنی همان نعت او به نحو محمولی هم نبود، سالبه‌ی به انتفاء موضوع امر واضحی است، وقتی مرأه نبود قرشیت او هم نبود از باب سالبه به انتفاء موضوع، سپس مرأه بالوجدان محقق شد، آیا وصف قرشیتش هم محقق شد یا خیر؟ می‌گوییم هنوز محقق نشده است و ضمّ وجدان به اصل می‌شود. پس اینکه در مورد استصحاب عدم ازلی فرمودند عدم عرض به نحو قید برای محلش اخذ شده است، صحیح نیست و عدم عرض به نحو قید اخذ نشده است.

اینکه محقق نائینی رحمته الله فرمودند همیشه عرض و محلش و عدم العرض و محلش ترکیبشان تقییدی است چه مقصودی دارند؟ آیا مقصود این است که در تکوین این چنین است؟

در مورد عرض و محلش درست است؛ زیرا علم زید مقید به خود زید است و از مراتب وجود زید است، ولی اگر مقصود آن است که عدم عرض حتی در تکوین مقید است، صحیح نیست؛ زیرا عدم، چیزی نیست که قید باشد.

و اگر مقصودشان عالم تشریح باشد، در عالم تشریح و اعتباریات ید معتبر باز است و می‌تواند حتی عرض و محلش را به غیر نحو تقیید در موضوع اخذ کند. مانعی ندارد معتبری بگوید اگر زید و علم به غیر نحو تقیید بود، حکم آن چنین است (یعنی به نحو واو جمع). در طرف عدم هم این چنین است و معتبر می‌تواند آن چنان که در تکوین است بدون قید و یا با قید اخذ کند و هیچ مشکلی از لحاظ ثبوتی ندارد.

اما در عالم اثبات آیا هر جا عرض و محلش اخذ شده است، به نحو تقیید است؟

وقتی شارع می‌فرماید: «تجوز الصلاة خلف الرجل العادل» یعنی باید رجلی باشد که مقید به عدالت است یا در مقام استظهار به نحو واو جمع است؟

بعید نیست اکثر موارد استظهار عرفی به نحو تقیید باشد. نه اینکه نشود به نحو واو جمع باشد ولی ظاهراً اکثر موارد، به نحو تقیید است. لهذا استصحاب مجموع جاری است. یعنی می‌گوییم «زید العادل کان و الآن کما کان». ولی اگر جایی بخواهیم ضمّ وجدان به اصل کنیم و تقیید را اثبات کنیم مبتلای به محذور مثبتیت هستیم.

از آنچه بیان شد روشن شد عدم العرض و محلش، هیچ وقت به نحو تقید نیست، نه ثبوتاً و نه استظهاراً؛ یعنی می‌توان چنین اخذ کرد که زید باشد و فسق او نباشد. همان‌گونه که بیان کردیم، می‌توانیم بگوییم زمانی فسقش نبود هنوز هم نیست، پس «يجوز الاقتداء خلفه».

بنابراین موارد فرق می‌کند؛ اگر در جایی از لسان ادله استفاده شود «يجوز الاقتداء خلف الرجل العادل» با ضمّ وجدان به اصل نمی‌توان استصحاب جاری کرد؛ زیرا استظهار شده است که به نحو تقیدی است، اما اگر استظهار شود که «يجوز الصلاة خلف الرجل غير الفاسق» از آنجا که رجل بالوجدان موجود است، غیر الفاسق بودن هم با ضمّ وجدان به اصل درست می‌شود.

آنچه بیان شد مربوط به مواردی بود که عرض و محلش و عدم العرض و محلش اخذ شده باشند. اما ایشان فرمودند جایی که دو عرض و محل واحد باشد و یا دو عرض در دو محل باشد، ترکیب آنها به نحو واو جمع است.

در این باره نیز باید گفت در عالم اعتبار، همان‌گونه که اشاره شد از آنجا که موضوع بما هو موضوع، ولو تکوینی باشد، مقدار اخذ و نحوه‌ی اخذش به ید معتبر است، می‌تواند دو عرضی که مربوط به محل واحد است و تکویناً هم مقید به یکدیگر نیستند، مقیداً به یکدیگر در موضوع اخذ کند و هیچ مانعی ندارد. حتی دو عرض برای دو محل، می‌توانند مقیداً در موضوع مأخوذ باشند. آری، اگر بیانی و دلیل خاصی نباشد، خیلی روشن است که اگر دو عرضی مثل عدالت و اعلیت مأخوذ در موضوع باشند ترکیبشان به نحو واو جمع است، فضلاً از اینکه دو عرض مربوط به دو موضوع باشند، یا دو جوهر باشند، یا جوهری به اضافه‌ی عرض محل دیگر باشد، این‌ها روشن است که ترکیبشان در عالم استظهار به نحو واو جمع است.

همچنین باید توجه داشت اطلاق کلام محقق نائینی رحمته الله در عرضیت محلّ واحد ناتمام است؛ زیرا گاهی دو عرض مربوط به محل واحد است و در عین حال طبق بیان ایشان، نمی‌توانیم بگوییم به نحو واو جمع هستند. البته شاید ایشان نظر به این مورد نداشته و کلامش از این موارد منصرف است، و آن جایی است که عرضی سوار عرض دیگر شود و آن عرض سوار موضوع شود؛ زیرا همان‌گونه که در فلسفه و کلام ذکر کرده‌اند موضوع عرض می‌تواند عرض دیگر باشد و آن عرض باز موضوعش جوهر باشد، مانند انحاء و استقامت که عرضی هستند که موضوعش کمّ متصل است، و کمّ متصل عرض برای جوهر است. انحاء عرض طول است و طول عرض جوهر است. اگر جایی چنین دو عرضی اخذ شده بود، مانند «الجوهر الطویل المنحنی» استظهار می‌شود که به نحو تقید است با اینکه دو عرض برای محلّ واحد می‌باشند و

نمی‌توانیم بگوییم به نحو واو جمع است.

محصل کلام ما آن شد که:

اگر جایی موضوع حکم، عرض و محلش بود معمولاً استظهار می‌شود که ترکیب آن تقيیدی است و غیر آن‌ها استظهار می‌شود که ترکیب به نحو جمع واوی است.

بررسی جریان استصحاب در متعلقات مرکب

ممکن است در ذهن بعضی این مسأله مطرح شود که آنچه گفته شد مربوط به موضوعات احکام بود که می‌توانند دارای ترکیب تقيیدی یا غیر تقيیدی باشند، ولی این شبهه در متعلقات هم ممکن است باشد؛ چرا فقط موضوع این شبهه را داشته باشد؟! متعلقات احکام هم می‌توانند این‌گونه باشند.

می‌دانیم صلاة مرکب است و متعلق حکم است و اجزاء و شروطی دارد و شروط آن به نحو تقيید دخیل است. مثلاً بعید نیست در مورد «استقبال» در نماز چنین باشد که فرد مقیداً به قبله نماز بخواند ﴿قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۱. یا در مورد ستر استظهار شود که فرد باید مستراً نماز بخواند (یعنی به نحو تقيید) یا فرد باید متطهراً نماز بخواند و تقيید به طهارت شرط صلات است، بنابراین اگر بخواهیم با استصحاب طهارت بدن یا با استصحاب طهارت لباس، یا استصحاب ساتریت لباس، تقيید را احراز کنیم مثبت می‌شود؛ زیرا می‌گوییم لباس ما قبلاً پاک بود هنوز هم پاک است، پس صلات ما متطهراً واقع شده است، لذا مثبت خواهد بود. یا قبلاً ساتر داشتیم، شک می‌کنیم زائل شده یا خیر، استصحاب می‌کنیم هنوز ساتر باقی است، پس صلات مقیداً بالستر واقع شده است یا واقع می‌شود. بنابراین این شبهه در اینجا نیز وجود دارد.

یک راه دفع این شبهه آن است که خود آن تقيید را استصحاب کنیم، چنانکه در روایت زراره بود: «لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَّكَ»؛ تو بر یقین از طهارتت بودی، یعنی تو متطهر بودی و همان متطهر بودن استصحاب می‌شود، می‌گوییم کنتُ متطهراً و الآن أنا متطهر، کنتُ مستراً فالآن مستتر، کنت مستقبل

۱. البقرة / ۱۴۴.

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۶۶، ح ۱ (۴۱۹۲):

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَصَابَ ثَوْبِي دَمَ رُعَافٍ أَوْ غَيْرِهِ أَوْ شَيْءٍ مِنْ مَنِيٍّ إِلَى أَنْ قَالَ فَإِنْ ظَنَنْتَ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ أَتَيَّنْ ذَلِكَ فَانظُرْ فَلَمْ أَرَ شَيْئاً ثُمَّ صَلَّيْتُ فَرَأَيْتُ فِيهِ قَالَ تَغَسَّلَهُ وَ لَا تُعِيدُ الصَّلَاةَ قُلْتُ لِمَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ طَهَارَتِكَ ثُمَّ شَكَّكَ فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشُّكِّ أَبَدًا قُلْتُ فَهَلْ عَلَىَّ مِنْ شَكَّكَ فِي أَنَّهُ أَصَابَهُ شَيْءٌ أَنْ أَنْظُرَ فِيهِ قَالَ لَا وَ لَكِنَّكَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُذْهَبَ الشُّكُّ الَّذِي وَقَعَ فِي نَفْسِكَ الْحَدِيثُ.

القبلة و الآن كما كان، با این استصحاب مشکل حل می‌شود.

اما اگر کسی تشکیک کرد که «مِنْ طَهَارَتِكَ» مقصود این نیست که تو متقیماً بالطهارة بودی، بلکه اصل طهارت مراد است و استصحاب هم در آن جاری شده است، لذا این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توانیم با استصحاب طهارت، استصحاب استقبال، استصحاب ساتر، آن تقید را اثبات کنیم یا خیر؟

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی